

## نگاه نو به ماهیت یأجوج و مأجوج و سدّ ذوالقرنین\*

حسن آبسواران (نویسنده مسؤول)\*\*

میشم فدایی\*\*\*

### چکیده:

قرآن حکیم به طور اجمال سخن از یأجوج و مأجوج و ساختن سدّی توسط ذوالقرنین در برابر آنها به میان می آورد و این مسائل را در اذهان متفکران ایجاد می کند که یأجوج و مأجوج چه بوده اند و آن سدّ شگفت انگیز چگونه و در کجا ساخته شده است؟ نظریه هایی از سوی محققان ارائه شده است که به دلیل ناسازگاری آنها با آیات و آموزه های قرآنی، عقلانی و کلامی، و همچنین عدم ارائه دلیل و مؤید، پذیرش آنها را مشکل می کند. نظریه ای که در این نوشتار ارائه شده است، با توجه به دو اصل مذکور، یعنی سازگاری با آیات و آموزه ها و ارائه مؤیدات و نشانه های قرآنی، روایی، لغوی و علمی، نسبت به دیگر نظریه ها ترجیح و برتری دارد. با توجه به این دو اصل، یأجوج و مأجوج از مواد مذابی بودند که از میان یک گسل فوران می کردند و ذوالقرنین با خود آنها و دیگر مواد سخت و انعطاف پذیر، آن شکاف را پر کرده و سدّی افقی بنا نهاد. موقعیت این سدّ ممکن است در اثر جابه جایی پوسته زمین، به لایه های زیرین و حتی به کف اقیانوس ها منتقل شده باشد.

### کلیدواژه ها:

سدّ ذوالقرنین / گسل / مواد مذاب / یأجوج و مأجوج

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۲، تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۹/۱۴.

absavaran.h@ut.ac.ir

\*\* مدرس و پژوهشگر حوزه علمیه قم

fadaimeysam@yahoo.com

\*\*\* کارشناس ارشد معارف قرآن

قرآن حکیم در مورد یأجوج و ماجوج و سدی که ذوالقرنین در برابر آنها ساخت، مطالبی را بیان کرده است، اما آیات کریمه به طور واضح در مورد اینکه یأجوج و ماجوج چه بوده‌اند و آن سد چگونه و در کجا ساخته شده است، بیانی ایراد نکرده‌اند. روایات وارد شده در این موارد نیز یا ابهام دارند، یا مختلف و گاه متعارض به نظر می‌رسند، در نتیجه مفسران قرآن و مورخان اسلامی نیز نظریات مختلفی درباره آنها ارائه کرده‌اند. هیچ یک از نظریات ارائه شده به طور صددرصد مدعای خود را اثبات نمی‌کنند، بلکه با آیات دیگر و آموزه‌های قرآنی یا عقلانی و کلامی نیز ناهماهنگ هستند. البته ما نیز در این پژوهش در پی اثبات صددرصدی نظریه خود نیستیم؛ زیرا هیچ فرد غیر معصومی به دلیل پوشیدگی و ابهام بسیاری که در این مسأله وجود دارد، نمی‌تواند چنین ادعایی کند.

در چنین شرایطی آنچه موجب ترجیح و برتری یک نظریه نسبت به دیگر نظریات می‌شود، دو امر است: ۱- هماهنگی آن با مجموع آیات و آموزه‌های قرآنی، عقلانی و کلامی؛ به این صورت که هرچه این هماهنگی بیشتر باشد، قوت آن نظریه نیز بیشتر خواهد بود. ۲- وجود قراین تأییدکننده مانند قراین قرآنی، روایی، لغوی و علمی. تراکم هرچه بیشتر این قراین موجب ترجیح آن نظریه می‌شود.

نویسندگان این نوشتار برای نشان دادن برتری و ترجیح نظریه خویش نسبت به نظریات دیگر، به این دو امر تمسک کرده‌اند؛ به این صورت که در ابتدا به طرح مهم‌ترین نظریات ارائه شده در مورد ماهیت یأجوج و ماجوج و سد ذوالقرنین و نقد آنها در نداشتن مؤلفه اول (عدم هماهنگی) پرداخته شده، و سپس قراین تأییدکننده ارائه شده است.

لازم به ذکر است به دلیل پژوهشی بودن این تحقیق، از تکرار نقدهایی که دیگران به این نظریات وارد کرده‌اند، اجتناب شده و جنبه‌های نوینی از نقد پیش گرفته شده تا در ضمن بدیع بودن، مقدمه‌ای برای اثبات برتری نظریه پیشنهادی باشد.



## دیدگاه‌ها درباره یاجوج و ماجوج و سدّ ذوالقرنین

### دیدگاه اول

یاجوج و ماجوج از اقوام بدوی و غارتگری بودند که در زمان کورش کبیر (کورش دوم، ۶۰۰-۵۲۹ ق م) می‌زیستند. محی‌الدین احمد ابوالکلام آزاد نخستین وزیر آموزش و پرورش هندوستان پس از استقلال آن، در ضمن نظریه‌اش در مورد ذوالقرنین، قائل به آن شده است (آزاد، ۶۸). این عالم سنی با توجه به تحقیقاتش در بخشی از کتاب *ترجمان القرآن*، معتقد شده است که ذوالقرنین قرآنی همان کورش کبیر است. این بخش از کتاب تحت عنوان «کورش کبیر (ذوالقرنین)»، به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

از مفسران امامیه، علامه طباطبایی و آیت‌الله مکارم شیرازی این فرضیه را نسبت به دیگر فرضیه‌ها دارای انطباق بیشتری بر آیات و نزدیک‌تر به قبول دانسته‌اند (طباطبایی، ۳۹۶/۱۳؛ مکارم شیرازی، ۵۴۹/۱۲). ایشان یاجوج و ماجوج را از اقوام مغول می‌دانند. تلفظ این دو کلمه در چینی، منگوک یا منچوک است که در عهد قدیم نیز به عنوان گوگ و ماگوگ ذکر شده‌اند. همچنین محل سدّ کورش را تنگه داریال بین تفلیس و ولادی کیوکز (ولادی کاوکاز)، بین کوه‌های قفقاز که از دریای خزر تا دریای سیاه کشیده شده‌اند، می‌دانند. این تنگه تنها راه مواصلاتی بین مناطق شمالی این کوه‌ها و مناطق جنوبی آن است. در آن زمان اقوام شروری از این تنگه به سرزمین‌های جنوبی هجوم آورده و به غارت می‌پرداختند. مردم این سرزمین از کورش خواستند تا سدّی در مقابل آنها بسازد (آزاد، ۶۸ و ۷۲؛ طباطبایی، ۳۹۴/۱۳؛ مکارم شیرازی، ۵۵۱/۱۲).

### نقد و بررسی

الف) طبق آیات قرآن کریم، یاجوج و ماجوج یعنی همان‌هایی که ذوالقرنین در مقابلشان سدّ ساخت، تا بروز نشانه‌های روز قیامت خواهند بود و حتی خروجشان یکی از آن نشانه‌هاست. در آیه ۹۹ سوره کهف می‌فرماید: ﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾؛ یعنی ما در آن روز (زمان پایان دنیا)

آنها (یاجوج و ماجوج) را رها می‌کنیم، در حالی که درهم موج می‌زنند و در صورتی که دمیده خواهد شد. همچنین در آیات ۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء آمده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ و اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ. رها و آزاد شدن یاجوج و ماجوج از نشانه‌های نزدیکی روز قیامت برشمرده شده است. اما افرادی که کورش در مقابل هجوم آنها سدّی ساخته است، در حال حاضر وجود نداشته و قرن‌ها پیش مرده‌اند.

ب) طبق آیه ۹۸ سوره کهف ﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾، ذوالقرنین پس از اتمام ساخت سدّ فرمود که این سازه تا روز رستاخیز پابرجا خواهد بود و با محقق شدن آن وعده، درهم کوبیده خواهد شد؛ پس این سدّ می‌بایست در حال حاضر نیز موجود باشد، در حالی که سدّ ادعا شده در این نظریه از بین رفته است.

ج) در هیچ سند تاریخی ساخت سدّی در تنگه داریال توسط کورش کبیر ذکر نشده است. علاوه بر اینکه بقایای آهن و مسی که در دیواره تنگه وجود دارد، مربوط به سدّ نیست، بلکه چون این تنگه در قدیم راه مواصلاتی مهمی بوده است، برای نریختن و استحکام دیواره آن از آهن و مس مذاب استفاده کرده‌اند؛ پس اصلاً اینجا سدّی نبوده است، بلکه فقط یک گذرگاه بوده است.

مؤید این مطلب آن است که برخی از محققان علم تاریخ گفته‌اند:

«انوشیروان پس از صلح با پادشاه خزر، برای امنیت راه‌های منطقه داریال،

دیواری از سنگ و سرب ساخت و بر آن دری آهنین قرار داد و از این رو به آن

باب‌الأبواب می‌گویند که به باب‌الحدید معروف است.» (عرفان‌منش، ۳۱۶)

د) طبق نقل‌های تاریخی از جمله هرودوت، تنها قومی که کورش کبیر در مناطق شمال با آنها جنگید و از اقوام بدوی و وحشی بودند، قوم ماساگت‌ها یا مساژت‌ها بودند. آنها در مشرق دریاچه آرال و حوالی جیحون می‌زیستند که کورش در اواخر عمرش با آنها جنگید (عرفان‌منش، ۳۳۴؛ جمعی از نویسندگان، ۵۴۳/۱). پس به لحاظ تاریخی نیز ساخت چنین سدّی در تنگه داریال و انطباق قوم آن منطقه به عنوان مغول بر یاجوج و ماجوج، بی‌اساس است.



ه) از آنجایی که پذیرش این نظریه مبتنی بر پذیرش کورش به عنوان ذوالقرنین است، پس با وارد کردن اشکال به دیدگاه ذوالقرنین بودن کورش، این نظریه نیز مخدوش خواهد شد.

در ابتدا ذکر این نکته لازم است که ما منکر فضایل کسی نیستیم و در اینجا صرفاً بحث انطباق یا عدم انطباق ذوالقرنین قرآنی به لحاظ علمی مطرح است که می‌بایست خالی از تعصبات ملی‌گرایانه باشد. اما شخصیتی که قرآن حکیم از ذوالقرنین بیان می‌کند، به دلایل زیر، قابل انطباق با پادشاهی و شخصیت کورش کبیر نیست.

ابتدا اینکه قرآن حکیم درباره ذوالقرنین می‌فرماید: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ﴾ (کهف/۸۴). اگر می‌فرمود «إِنَّا مَكَّنَّا فِي الْأَرْضِ»، یعنی او را قادر ساختیم و به او قدرت دادیم. پس چنین شخصی با قدرت خودش و بدون واسطه می‌تواند کارهایی را انجام دهد. به نظر می‌رسد در «مَكَّنَّا لَهُ»، مفعول به محذوف است؛ همچنان که برخی نیز تصریح به حذف آن کرده‌اند (عکبری، ۲۴۸؛ بیضاوی، ۲۹۱/۳؛ انصاری، ۳۷۸؛ شریف کاشانی، ۱۴۳/۴؛ قمی مشهدی، ۱۴۵/۸؛ صافی، ۲۴۳/۱۶)؛ پس معنا چنین می‌شود: ما چیزهایی را برای او تمکین دادیم و آنها را مطیع و فرمانبردار او ساختیم؛ بنابراین اشیاء، مقهور و مسخر چنین فردی هستند و او به واسطه آنها و نه به واسطه قدرت خودش، کارهایی را انجام می‌دهد.

جمله بعد یعنی ﴿وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾ (کهف/۸۴)، چگونگی این تمکن را تبیین می‌کند. سبب یعنی چیزی که به وسیله آن به چیز دیگری می‌رسیم (فراهیدی، ۲۰۴/۷؛ ازهری، ۲۲۰/۱۲؛ جوهری، ۱۴۵/۱؛ ابن منظور، ۴۵۸/۱). از طرفی، برای رسیدن به هر چیزی و انجام هر کاری، اسبابی لازم است. حال خداوند سبب دستیابی به هر چیز و هر کاری را در اختیار ذوالقرنین گذاشت و آنها را مسخر وی قرار داد. واژه «کُلُّ» از بارزترین الفاظی است که دلالت بر عام بودن مضاف‌الیه‌اش دارد. علاوه بر این، خود واژه مضاف‌الیه، یعنی «شَيْءٍ» نیز فراگیرترین لفظ در کلام عرب است. اینها نشان‌دهنده این هستند که دامنه اسباب و ایتاء آنها بسیار فراگیر بوده و خداوند، سبب هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین قرار داده است.

به نظر برخی از مفسران، «مَكَّنَّا» با لام متعدی شده است و ضمیر «ه» مفعول به آن است (سمرقندی، ۳۶۰/۲؛ طوسی، ۸۶/۷؛ ابن کثیر، ۱۷۱/۵؛ طباطبایی، ۳۶۰/۱۳)، اما به دلایل زیر، معنایی که ما از آیه ارائه دادیم، بهتر و مناسب‌تر است.

**نخست:** از آنجایی که آیه در صدد معرفی و بیان ویژگی‌های بارز و بزرگداشت ذوالقرنین است، پس بنا بر مفعول به بودن «ه»، خداوند می‌بایست قدرت زیاد و فوق‌العاده‌ای را در زمین به ذوالقرنین داده باشد، نه مانند آنچه در آیه دهم سوره اعراف آمده است، در غیر این صورت با دیگر انسان‌ها یکسان می‌بود. در حالی که این مطلب با «فَاعْيُنُونِي بِقُوَّةٍ» (کهف/۹۵) ناسازگار است؛ زیرا این آیه نشان می‌دهد که ذوالقرنین قدرت انجام آن کار را نداشته است. اگر لام را تعدیه بگیریم، آن را از معنای اصلی‌اش که تخصیص است، خارج کرده و در معنای مجازی به‌کار برده‌ایم. روایاتی چند مؤید معنایی است که از آیه ارائه دادیم. مضمون آنها این است که خداوند، ابرها را مسخّر ذوالقرنین قرار داد و اسباب را برای او وسعت داد و زمین را در قبض وی قرار داد و نور را برایش گسترانید (شیخ صدوق، ۳۹۳/۲؛ راوندی، ۹۳۰/۲؛ سیدبن طاووس، ۶۵). فراگیری مسخّرات ذوالقرنین در زمین را که از آیه مذکور استنباط کردیم، با آیات ۲۱ و ۵۶ سوره یوسف نقض نمی‌شود؛ زیرا قراین معلوم می‌کنند که مراد از «الأرض» در آن آیات، سرزمین مصر است، نه تمامی کره زمین. اما در این آیه چنین قراینی نداریم، بلکه از اینکه فرمود او به شرق و غرب زمین رسید و نیز از روایاتی که در این مورد وارد شده‌اند، درمی‌یابیم مراد از «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ»، تمامی زمین است.

بنابراین درست است که پادشاهان بیشتر کارها را با واسطه و بدون اعمال مستقیم قدرت خودشان انجام می‌دهند، اما اولاً فرمانبرداران پادشاهان فرضیه‌های مذکور، به‌طور کامل مسخّر آنان نبوده‌اند. ثانیاً اگر هم چنین بوده است، مسخّر به امر الهی نبوده‌اند، بلکه به موجب افعال یا صفاتی چون تدبیر، تطمیع، ترعیب، عظمت و شجاعت انجام گرفته است. ثالثاً هر آنچه در زمین بوده است، مسخّر آنان نبوده است. **دوم:** بسیاری از ضمایر در آیات مربوط به ذوالقرنین به‌صورت مفرد آمده‌اند، نه جمع؛ مانند «اتَّبَعَ سَبَبًا» (کهف/۸۵، ۸۹، ۹۲) و «إِذَا بَلَغَ» (کهف/۸۶، ۹۰، ۹۳). حتی



آنهایی که تقاضایی داشتند، او را برای انجامش به صورت مفرد مورد خطاب قرار دادند. ذوالقرنین نیز در پاسخ به خواسته آنان در مورد انجام آن، گفته است که به من کمک کنید، نه اینکه به ما کمک کنید. این آیات خود گویای این مطلب هستند که وی، لشکر و همراهانی نداشته است.

سوم: از آیات ۸۶ تا ۸۸ سوره کهف این مطالب استنباط می‌شوند:

خداوند به صورت وحی یا الهام با ذوالقرنین سخن گفته و او نیز با خداوند صحبت کرده است. این امر نشان‌دهنده آن است که او از جمله انسان‌های خاص و مورد عنایت ویژه حق تعالی بوده است.

خداوند امر تعذیب و ترحیم گروهی از بندگانش را به او واگذار کرد، پس او می‌بایست در این امر معصوم بوده باشد؛ زیرا اگر کسی که در امری دچار اشتباه شود، حق تعالی هرگز انجام آن را به وی تفویض نمی‌کند.

ذوالقرنین با عدالت و رحمت با بندگان خدا رفتار کرد که نشان می‌دهد مؤید من عندالله بوده و اراده‌اش همان اراده حق تعالی بوده است.

بنابراین چنین شخصیتی قابل انطباق بر کورش کبیر نیست و کسی نمی‌تواند این ادعا را اثبات کند که وی دارای چنین صفاتی بوده است.

**چهارم:** مضمون برخی روایات این است که ذوالقرنین نه پیامبر بوده و نه پادشاه، بلکه بنده صالح خداوند بوده است (شیخ صدوق، ۲/۳۹۳-۳۹۴).

و) از مهم‌ترین ادله جناب ابوالکلام آزاد بر اثبات ذوالقرنین بودن کورش، تمسک به عهد عتیق و رؤیای دانیال نبی در سفر دانیال است. این استدلال مخدوش است؛ زیرا اولاً بیشتر محققان کتاب مقدس به دلیل تحریف، قائل به عدم حجیت مطالب آن هستند، مگر با اثبات آن با دلیل دیگری. ثانیاً سفر دانیال از اسفار پنج‌گانه یا پنج کتاب موسی که از اعتبار بیشتری برخوردار هستند نیز نیست، بلکه از کتاب‌های دیگری است که بعد از آن به تورات ضمیمه شده است و بسیاری از محققان حتی به ادعان خود ایشان (آزاد، ۲۳) آن را نامعتبر می‌دانند. ثالثاً این تعریف و تمجید از کورش کبیر در عهد عتیق، ریشه در کارها و خدماتی دارد که وی برای قوم یهود در فتح بابل و رهانیدن آنها از اسارت بخت‌النصر و بازگرداندن آنها به

اورشلیم و بازسازی معابدشان انجام داده است. رابعاً بر فرض صحت چنین رؤیایی از دانیال نبی، دلالتی بر این ندارد که ذوالقرنین قرآنی همان کورش کبیر است؛ زیرا فقط تأویل آن رؤیا این است که آن قوچ با دو شاخش، کورش کبیر است که یهود را از ظلم نجات می‌دهد.

## دیدگاه دوم

یاجوج و ماجوج از اقوام ترک یا از ترک و دیلم بوده‌اند که در عصر اسکندر مقدونی (اسکندر سوم، ۳۵۶-۳۲۳ ق.م) می‌زیستند. از میان مفسران، فخر رازی این نظر را در ضمن نظریه ذوالقرنین بودن اسکندر مقدونی مطرح کرده و می‌گوید:

«بر اساس تاریخ، کسی که چنین قلمرو و شأنی را داشته باشد، کسی نیست مگر اسکندر. پس قطع به اینکه ذوالقرنین خود اوست، لازم است... در اینجا اشکال قوی هست و آن اینکه اسکندر، شاگرد ارسطو و هم‌اعتقاد با وی بوده است، پس بزرگداشت اسکندر توسط خداوند، ملازم با درست بودن مذهب او و ارسطو است.» (فخر رازی، ۴۹۳/۲۱)

به نظر او یاجوج و ماجوج از اقوام غیرعربی بوده‌اند و احتمال دارد از اقوام ترک یا از ترک و دیلم بوده باشند و به احتمال زیاد، سده اسکندر در ناحیه شمال (شمال ایران) واقع شده است (همان، ۴۹۸).

از مفسران امامیه، جناب میر سید علی حائری لاریجانی این فرضیه را صحیح دانسته است (حائری لاریجانی، ۳۲۴/۶).

## نقد و بررسی

الف) در هیچ یک از کتب تاریخی ذکر نشده است که اسکندر مقدونی در برابر اقوام ترک یا دیلمان سده‌ی ساخته است. فخر رازی و دیگر مدافعان این نظریه نیز دلیل یا مؤیدی برای اثبات آن ارائه نکرده‌اند.

ب) اگر این نظریه درست باشد، طبق قرآن کریم (همان طوری که در اشکال اول بر نظریه اول گذشت)، می‌بایست همان افرادی که اسکندر در برابرشان سده ساخته





است، در حال حاضر و تا قیامت زنده باشند؛ در حالی که آن افراد قرن‌ها پیش از بین رفته‌اند.

ج) از آنجایی که پذیرش این نظریه مبتنی بر پذیرش اسکندر مقدونی به‌عنوان ذوالقرنین است، پس با وارد کردن اشکال به آن نظریه، این دیدگاه نیز مخدوش خواهد شد. بنابراین همان مطالبی که در اشکال پنجم (قسمت ه) به نظریه اول وارد شد، به این دیدگاه هم وارد است.

### دیدگاه سوم

یأجوج و مأجوج از اقوام مغول بودند که در زمان پادشاهی شی هوانگ تی (تسن چی هوانگ تی، ۲۵۹-۲۱۰ ق.م) وجود داشتند. او برای دفع هجوم آنها دیوار چین را که ساختش سالیان متمادی به طول انجامید، ساخت. بنابراین سدّ ذوالقرنین همان دیوار عظیم چین است.

این نظریه را جناب امیر توکل کامبوزیا با تحقیقاتی که انجام داده است، در ضمن نظریه ذوالقرنین بودن شی هوانگ تی، مطرح کرده است (کامبوزیا، ۳۶/۱۸).

### نقد و بررسی

الف) جناب کامبوزیا برای اثبات این نظریه، دلیل یا مؤیدی ارائه نکرده است. ب) اگر این نظریه درست باشد، طبق قرآن کریم (همان‌طوری که در اشکال اول بر دیدگاه اول گذشت)، می‌بایست همان اقوام مغولی که شی هوانگ تی در برابرشان دیوار چین را ساخت، هم اکنون و تا قیامت نیز زنده باشند، در حالی که آنها قرن‌ها پیش از بین رفته‌اند.

ج) مطابق آیه کریمه ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ (کهف/۹۷) تا آیات ۹۹، به هیچ وجه یأجوج و مأجوج نمی‌توانند تا ظهور قیامت از سدّ عبور کنند، در حالی که مغول‌ها قرن‌ها بعد از ساخته شدن دیوار چین توانستند از آن عبور کرده و سرزمین‌های غربی‌شان را تا بغداد تصرف کنند.

د) در ساخت دیوار چین از سنگ و آجر و ملات استفاده شده است، نه از آهن و مس.

ه) دیوار چین بنا به تدبیر خود شی هوانگ تی ساخته شد، نه به درخواست اقوامی دیگر، در حالی که این امر با آیات ۹۳-۹۴ سوره کهف ناسازگار است. (و) از آنجایی که پذیرش این نظریه مبتنی بر پذیرش شی هوانگ تی به عنوان ذوالقرنین است، پس با وارد کردن اشکال به آن نظریه، این دیدگاه نیز مخدوش خواهد شد. بنابراین همان مطالبی که در اشکال پنجم (قسمت ه) به نظریه اول وارد شد، به این دیدگاه هم وارد است.

## دیدگاه پیشنهادی

### الف) تبیین دیدگاه

با تحقیقات و تأملات انجام شده، این نتیجه به دست آمد که لزومی ندارد یاجوج و ماجوج را از آدمیان و حتی از موجودات زنده دانست. مطابق این فرضیه، آنها از نوعی مواد مذاب داخل زمین بودند که هزارچند گاهی به سطح زمین آمده و هر موجود زنده‌ای را که در مسیرشان قرار داشت، از بین می‌بردند و سطح زمین را دگرگون کرده و موجب تباهی حرث و نسل می‌شدند.

وقتی ذوالقرنین به یکی از گسل‌های زمین رسید، بنا به درخواست ساکنان آن سرزمین، برای جلوگیری از فوران مواد مذابی که از گسل بیرون می‌آمد، میان شکافی که دو پوسته زمین را از یکدیگر جدا کرده بود، از موادی پر کرد که هم در مقابل مواد مذاب، مقاوم و غیرقابل نفوذ بوده، و هم در برابر حرکت پوسته‌های زمین و ایجاد زلزله، انعطاف‌پذیر بوده است.

در لغت، آیات، روایات و علم زمین‌شناسی، نشانه‌ها و مؤیداتی وجود دارند که ما را به این فرضیه سوق می‌دهند و در نتیجه، آن را نسبت به دیگر فرضیه‌ها از مؤیدات بیشتری برخوردار می‌کنند.

### ب) نشانه‌ها و مؤیدات نظریه

#### ۱. در لغت

ماده اصلی کلمات یاجوج و ماجوج، «أجج» است. در لغت عربی «أجَّتِ النَّارُ» یعنی آتش افروخته و شعله‌ور شد (فراهیدی، ۱۹۸/۶؛ الصحاح، ۲۱۴/۷؛ ابن منظور،



۲۰۶/۲؛ زبیدی، ۳/۲۸۴). در بسیاری از کتب معتبر لغت عربی، معنای این ماده (أجّ یا أجه)، شدت حرارت ذکر شده است (ازدی، ۱/۵۴؛ زهری، ۱۱/۱۵۹؛ جوهری، ۱/۲۹۷؛ ابن فارس، ۱/۸؛ راغب اصفهانی، ۶۴؛ فیروزآبادی، ۱۷۹). بنابراین معنای مصدری این ماده، زیاد بودن حرارت است.

یأجوج بر وزن یفعول است. بنا بر استنباط ما از کلام عرب، وقتی ماده‌ای در این قالب قرار می‌گیرد، دلالت بر تجمّع و شدت آن ماده در ذات حاملش دارد. به این مثال‌ها توجه کنید: یعسوب که در آن فحولیت متبلور و به معنای رئیس قوم است. ینبوع به معنای چشمه، دلالت بر تجمّع و شدت آب دارد. یحموم که در آیه ۴۳ سوره واقعه نیز آمده است، به معنای دود بسیار گرم و متراکم است. یخضور ماده‌ای است که رنگ سبز سبزی‌ها از آن است، همچنین به معنای مکانی است که در آن سبزی بسیار است. یعبوب یعنی نهری که آب بسیار دارد.

بنابراین یأجوج دلالت می‌کند بر تجمّع و شدت حرارت در چیزی. پس معنای آن می‌شود چیزی که دارای حرارت بسیار زیادی است. اما مراد از یأجوج در آیه ۹۴ سوره کهف، مورد خاصی از آن است؛ زیرا بدون تنوین به کار برده شده است که می‌تواند مراد از آن، نوعی از مواد مذاب داخل زمین باشد.

مأجوج بر وزن مفعول است. با توجه به مطالب پیشین، مأجوج یعنی اثرات سوئی که آن مواد مذاب در چیزهای دیگر ایجاد می‌کنند؛ زیرا فقط مواد مذاب سبب تباهی نیستند، بلکه اثراتی که آنها در محیط و اشیاء اطراف خود می‌گذارند نیز سبب تخریب و فساد می‌شود.

علاوه بر این، اصل در قرآن، عربیت لغات آن است؛ چراکه قرآن به صورت عربی فصیح نازل شده است. پس در مواردی که بین عربیت و معربیت کلمه‌ای مردّد باشیم، ترجیح با عربیت آن است. حال اگر اصل کلمات یأجوج و مأجوج را غیر عربی و از واژه‌هایی مانند منکوک و منچوک بدانیم، این خلاف اصل مذکور است.

## ۲. در آیات

الف) ساکنان سرزمینی از ذوالقرنین درخواست کردند که در برابر یأجوج و مأجوج «سدی» بسازد، اما او به آنها گفت در مقابل آنها «ردم» می‌سازم (کهف/۹۳-۹۴). استنباط

ما از واژه‌های سدّ و ردم این است که سدّ در لغت یعنی مطلق چیزی که مانع است (فراهیدی، ۱۸۳/۷؛ جوهری، ۴۸۶/۲؛ ابن فارس، ۶۶/۳؛ ابن منظور، ۲۰۷/۳؛ فیومی، ۲۷۰/۲)، اما ردم خاص‌تر از سدّ است؛ یعنی سدّی که هیچ سوراخ و منفذی در آن نیست (ازهری، ۸۳/۱۴؛ الصاحب، ۳۰۴/۹؛ ابن فارس، ۵۰۴/۲؛ ابن منظور، ۲۳۶/۱۲؛ فیروزآبادی، ۱۱۱۲؛ زبیدی، ۲۸۲/۱۶). برای نمونه ازدی آن را این‌طور معنا کرده است: «دو طرف چیزی را به یکدیگر منضم کردن» (ازدی، ۶۳۹/۲).

از طرفی می‌دانیم در میان اجسام، این سیالات هستند که می‌توانند از منافذ و سوراخ‌ها عبور کنند. این نکات، مؤید این فرضیه است که یاجوج و ماجوج از مواد مذاب بودند.

ب) از آیه ۹۶ سوره کهف استفاده می‌شود که سدّ ذوالقرنین، سدّی افقی و در زمین قرار داشته است، نه عمودی؛ زیرا وقتی آهن، گداخته و مذاب می‌شود، به سمت سطح زمین سیلان پیدا می‌کند، پس نمی‌شود با آن سدّی عمودی ساخت. علاوه بر این، جمله «أَفْرِغْ عَلَيْهِ» (کهف/۹۶) نیز دلالت بر همین مطلب دارد. این نکته مؤید آن است که ذوالقرنین، شکاف میان دو پوسته زمین را از موادی پر کرده است.

ج) صدف در لغت عرب به معنای میل و کناره است (ازدی، ۶۵۵/۲؛ ازهری، ۱۰۴/۱۲؛ ابن فارس، ۳۳۸/۳؛ راغب اصفهانی، ۴۷۸؛ ابن منظور، ۱۸۷/۹)، پس ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ (کهف/۹۶) یعنی پاره‌های آهن را آوردند تا اینکه بین دو کناره، تساوی برقرار شد؛ یعنی میان آن دو کناره پر شد و هم‌سطح شدند. منظور از دو کناره، شکاف میان دو پوسته زمین (گسل) است. حال اگر موفق شویم میان دو کوه سدّی بسازیم، باز هم نتوانسته‌ایم به‌طور کامل و در همه جهات، بین آن دو تساوی برقرار کرده و آنها را هم‌سطح کنیم.

اما در مورد آیه ۹۳ سوره کهف که می‌فرماید ذوالقرنین به میان دو سدّ رسید، همان‌طوری که بیان شد، سدّ یعنی مطلق مانع، پس به کناره شکاف نیز سدّ اطلاق می‌شود. حال اگر مصرّ باشیم که معنای آن کوه است، چراکه بیشتر مفسران «السَّدَّيْنِ» را به دو کوه معنا کرده‌اند، می‌گوییم در هر یک از کناره‌های شکاف پوسته زمین، مقداری ارتفاع از سطح افق وجود دارد، اما بیشترین ارتفاع، در عمق



آنهاست که گسل را تشکیل می دهند. بنابراین اگر از میان گسل به کناره های شکاف نگاه کنیم، آنها را مانند دو کوه مشاهده می کنیم.

د) در زیر پوسته زمین مواد مذاب قرار دارد. همچنین گسل، محل گسست پوسته زمین و وقوع زلزله است. برخی از گسل ها در اثر فشار مواد مذاب داخل زمین به پوسته آن ایجاد می شوند. با توجه به این مفروضات از علم زمین شناسی، ما در گسل با دو پدیده مواجه هستیم: ۱- مواد مذاب ۲- زلزله. حال ببینیم در ساخت سد ذوالقرنین از چه موادی استفاده شده است.

با توجه به آیه ۹۶ سوره کهف، آن مواد عبارت اند از پاره های آهن و قطر. در لغت، قطر به مس یا مس مذاب معنا شده است (فراهیدی، ۹۵/۵؛ ازدی، ۷۵۸/۲؛ ازهری، ۶/۹؛ صاحب، ۳۱۵/۵؛ جوهری، ۷۹۶/۲؛ ابن فارس، ۱۰۶/۵؛ ابن منظور، ۱۰۵/۵). آهن مظهر سختی و مس، قابل انعطاف و در مقابل خوردگی، بسیار مقاوم است. از طرفی نیکل که از گروه آهن ها و فلزی سخت و قابل انعطاف است، به صورت ترکیبی در ماگما (مواد مذاب داخل زمین) به وفور یافت می شود. امروزه از این فلز برای ساخت آلیاژهایی با استحکام و دمای بالا استفاده می شود. حال از ترکیب این سه فلز با یکدیگر، یک سوپر آلیاژ به دست می آید که در عین سختی بسیار، قابل انعطاف بوده و در مقابل خوردگی، مقاوم و دمای ذوبش بسیار بالاست. اما اینها برای مهار فوران مواد مذاب کافی نیست؛ زیرا اگر این آلیاژ بر روی خاک و زمین ریخته شود، چون به مواد داخل زمین متصل نیست، با فشارهای شدید از زمین کنده می شود.

به نظر می رسد جناب ذوالقرنین برای رفع این مشکل از خود مواد مذاب سرد شده استفاده کرده است؛ به این صورت که با ذوب کردن دوباره آنها و اضافه کردن آهن و مس و سپس سرد کردن آنها، هم یک سوپر آلیاژ فوق العاده ای درست کرد، و هم آن را به مواد داخل زمین متصل کرد.

آیه ۹۶ انبیاء می فرماید نزدیک زمان رستاخیز، یاجوج و ماجوج گشوده می شوند؛ یعنی خود آنها بسته بودند و در آن زمان باز می شوند، نه اینکه سدشان

گشوده می‌شود. این مؤید مطلب مذکور است که ذوالقرنین از خود یا جوج و مأجوج، سدّی در مقابل خودشان ساخت.

امام صادق علیه السلام در حدیثی، مواد تشکیل دهنده آن سدّ را مس، آهن، چیزی مانند قیر و یک چیز مشتعل شونده معرفی می‌کند (قمی، ۴/۱۶۱). می‌دانیم که قیر خاصیت انعطاف‌پذیری زیادی دارد، پس ذوالقرنین برای اینکه سدّش در مقابل زلزله و حرکت دو لایه زمین شکسته نشود، از قیر یا چیزی مانند آن برای انعطاف هرچه بیشتر سدّش استفاده کرد.

در ادامه ذوالقرنین می‌فرماید زمانی که وعده پروردگرم فرا رسد، آن سدّ را درهم کوفته و می‌شکند. از طرفی می‌دانیم قبل از رستاخیز، زلزله‌هایی با شدت بسیار زیاد زمین را دگرگون می‌کنند؛ یعنی پوسته‌های زمین به حرکت درمی‌آیند، سپس مواد مذاب زیر آنها به بیرون فوران می‌کنند. بنابراین سدّ ذوالقرنین انعطاف‌پذیری در مقابل چنین حرکت‌های شدید پوسته‌های زمین را ندارد و می‌شکند. در نتیجه دو پوسته زمین از یکدیگر گسسته می‌شوند و مواد مذاب (یا جوج و مأجوج) از آن به بیرون پرتاب می‌شوند؛ همان‌طوری که در آیه ۹۶ انبیاء می‌فرماید، قبل از رستاخیز، یا جوج و مأجوج باز شده و از هر مکان مرتفعی، با سرعت جدا می‌شوند. به نظر می‌رسد مراد از جمله اخیر، کنایه از پرتاب شدن مواد مذاب از زمین است.

ه) آیه ۹۹ کهف می‌فرماید در آن زمان (نزدیکی زمان رستاخیز) ما یا جوج و مأجوج را رها می‌کنیم؛ به‌طوری که مضطرب شده و در یکدیگر موج می‌زنند. اگر جمله اخیر را به معنای حقیقی آن حمل کنیم، مؤید این مطلب است که یا جوج و مأجوج از سیالات هستند.

### ۳. در روایات

الف) روایتی از طریق اهل سنت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در احوال قیامت نقل شده که قسمتی از آن این است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدْبٍ يَنْسِلُونَ فَيَطُوتُونَ بِلَادَهُمْ لَا يَأْتُونَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكُوهُ وَ لَا يَمْرُونَ عَلَى مَاءٍ إِلَّا شَرِبُوهُ.»



ثُمَّ يَرْجِعُ النَّاسُ إِلَىٰ فَيْشِكُونِهِمْ فَأَدْعُو اللَّهَ عَلَيْهِمْ فَيَهْلِكُهُمُ اللَّهُ وَيُمِيتُهُمْ حَتَّىٰ تَجْوَى الْأَرْضُ مِنْ نَتْنِ رِيحِهِمْ» (ابن حنبل، ۲۰/۶).

این روایت در مقام بیان ویژگی‌های یأجوج و ماجوج است. پس اینکه می‌فرماید آنها بر هیچ آبی نمی‌گذرند، مگر اینکه آن را می‌نوشند، از خصوصیات بارز آنهاست. از طرفی انسان‌ها چنین ویژگی ندارند، بلکه این از خصوصیات بارز مواد مذاب است که بر هر آبی می‌گذرند، آن را خشک می‌کنند.

همچنین اینکه می‌فرماید خداوند یأجوج و ماجوج را هلاک می‌کند تا اینکه زمین از بوی بد آنها متأثر می‌شود، می‌تواند نشانه و مؤیدی بر نظریه مواد مذاب باشد؛ زیرا می‌دانیم با سرد شدن مواد مذاب، بوی بدی که ناشی از وجود گوگرد است، از آنها متصاعد می‌شود.

ب) در روایتی حدیفه از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره یأجوج و ماجوج سؤال می‌کند. ایشان در قسمتی از پاسخ چنین می‌فرمایند: «لَا يَمُرُّونَ بِقَبِيلٍ وَلَا وَحْشٍ وَلَا جَمَلٍ وَلَا خَنْزِيرٍ إِلَّا أَكَلُوهُ وَمَنْ مَاتَ مِنْهُمْ أَكَلُوهُ مُقَدَّمَتُهُمْ بِالشَّامِ وَ سَاقَتُهُمْ بِخِرَاسَانَ، يَشْرَبُونَ أَنهَارًا» (طبرانی، ۱۵۵/۴).

این حدیث نیز در مقام بیان ویژگی‌های یأجوج و ماجوج است. اینکه آنها بر هیچ حیوانی نمی‌گذرند، مگر اینکه آن را می‌خورند و نیز آب‌ها را می‌نوشند، از خصوصیات بارز انسان‌ها، گرچه از اقوام وحشی باشند، نیست؛ زیرا آنها نمی‌توانند آن کارها را به صورت فراگیر انجام دهند، بلکه این از ویژگی‌های بارز مواد مذاب است که بر هر موجود زنده‌ای که می‌گذرند، آن را خورده و نابود می‌کنند.

ج) روایتی طولانی از جناب سلمان فارسی است که به همراه حضرت علی عَلِيٌّ و عده‌ای از اصحاب خاص ایشان به طور شگفت‌انگیزی به مناطقی از زمین از جمله سدّ یأجوج و ماجوج می‌رسند که قسمتی از آن چنین است: «وَهُوَ أَسْوَدُ كَقِطْعَةِ لَيْلٍ دَامِسٍ يَخْرُجُ مِنْ أَرْجَائِهِ الدُّخَانُ» (بحرانی، ۸۴/۵)؛ یعنی آن سدّ مانند قطعه‌ای از شب بسیار تاریک، سیاه بود که از اطرافش دود خارج می‌شد. خارج شدن دود از اطراف سدّ، نشانه و مؤیدی است بر نظریه مواد مذاب. همچنین سیاهی سدّ می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که لایه بیرونی آن، قیر یا چیزی مانند آن است.

## پاسخ به برخی از اشکالات

اشکال: قرآن کریم صفت «مفسدون فی الأرض» را به یاجوج و ماجوج نسبت می‌دهد، در حالی که این صفت برای انسان استفاده می‌شود و نه غیر آن.  
جواب: بله، این صفت در قرآن کریم بیشتر برای انسان‌ها به کار برده شده است، اما این دلیلی برای ناصحیح بودن استعمال آن برای غیر انسان‌ها و حتی غیر جانداران نیست.

اولاً این صفت در قرآن برای غیر انسان‌ها نیز به کار رفته است؛ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء/۲۲)، ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ (مؤمنون/۷۱).

ثانیاً در دانش لغت عربی، به‌طور مطلق، فساد در مقابل صلاح است و مقید به اینکه می‌بایست فاعلش انسان باشد، نیست (فراهیدی، ۲۳۱/۷؛ صاحب، ۲۸۸/۸؛ ازدی، ۶۴۶/۲؛ ازهری، ۲۵۷/۱۲؛ جوهری، ۵۱۹/۲؛ ابن منظور، ۳۳۵/۳؛ فیروزآبادی، ۳۰۶). برخی از دانشوران علم لغت نیز تصریح کرده‌اند فساد که فعل یا صفت انسان است، یکی از اقسام فساد است و انتساب و استعمال آن در اشیاء نیز صحیح است (راغب اصفهانی، ۶۳۶؛ مصطفوی، ۸۵/۹). نکته قابل تأمل اینکه فساد و صلاح هر چیزی به حسب خودش است.

در روایات نیز فساد به‌صورت لازم و متعلقی به غیر انسان‌ها نسبت داده شده است. برای نمونه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ» (کلینی، ۹۰/۲)؛ یعنی اگر سر از بدن جدا شود، بدن فاسد می‌شود. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «وَتَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفُسَادُ فِي الدِّمَاغِ» (مصباح الشریعه، ۱۲۴)؛ یعنی ماندن غذا لابه‌لای دندان‌ها، موجب بدی بوی دهان و فساد در مغز می‌شود. همچنین ایشان به مفضل می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَتْ الرُّطُوبَاتُ الَّتِي فِي الْبُطْنِ تَتَرَشَّحُ وَ تَتَحَلَّبُ فَيَفْسِدُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَقْعَدَهُ» (مفضل بن عمر، ۷۴)؛ یعنی رطوبت‌های داخل شکم جاری شده و موجب فساد مقعد انسان می‌شوند. این انتساب در زبان فارسی نیز کاربرد دارد؛ مثلاً می‌گوییم میکروب گوشت را فاسد کرد.





بنابراین فساد مواد مذاب در زمین یعنی اینکه آنها موجب نابودی گیاهان و جانوران و تباهی خاک زمین برای کشاورزی و سکونت می‌شوند.  
اشکال: در روایتی که از کتاب احمد بن حنبل ذکر شد، درباره یاجوج و ماجوج آمده است که خداوند آنها را هلاک می‌کند و می‌میراند. اشکال این است که واژگان هلاک و موت برای انسان به کار می‌رود، نه اشیاء.

جواب: موت در مقابل حیات است و موت و حیات هر چیزی به حسب خودش است. برخی از دانشوران لغت به این نکته اشاره کرده و این دو واژه را برای غیر جانداران نیز به کار برده‌اند. برای نمونه: «مَاتَتِ الرَّيْحُ: أَى سَكَنَتْ» (ابن اثیر، ۴/۳۶۹).  
راغب اصفهانی به انواع موت و حیات اشاره کرده و می‌گوید: «إِمَاتَةُ الْخَمْرِ: كِنَايَةٌ عَنْ طَبْخِهَا» (راغب اصفهانی، ۷۸۱). جناب مصطفوی نیز انواع حیات و موت را ذکر کرده است؛ از جمله حیات و موت جمادات مانند احياء ارض را که در قرآن کریم چندین بار آمده است؛ مانند بقره/۱۶۴، نحل/۶۵، یس/۳۳، فصلت/۳۹ (مصطفوی، ۱۱/۱۹۶-۱۹۷). بنابراین موت و هلاک مواد مذاب به این است که آنها سرد بشوند و دیگر خاصیت ذوب کنندگی نداشته باشند.

### نتیجه‌گیری

محققانی که نظریه‌هایی در مورد ماهیت یاجوج و ماجوج و سدّ ذوالقرنین مطرح کرده‌اند، برای اثبات مدّعیانشان دلیل و مؤیدی نیاورده‌اند. علاوه بر این، نظریه‌هایشان با آیات و آموزه‌های قرآنی و عقلانی و کلامی ناسازگار است.  
ما با توجه به اصل حفظ سازگاری دیدگاه پیشنهادی با آیات و آموزه‌های قرآنی، عقلانی و کلامی و با استفاده از مؤیدات و نشانه‌های قرآنی، روایی، لغوی و علمی، به این نتیجه رسیدیم که یاجوج و ماجوج از مواد مذاب هستند و سدّ ذوالقرنین بر روی یک گسل واقع شده و آن را پوشش داده است. این سدّ علاوه بر جلوگیری از خروج و فوران مواد مذاب موجود در زیر سطح زمین، از وقوع زلزله در آن سرزمین نیز جلوگیری کرده است.

سدّ مذکور یک سدّ افقی است و نه عمودی، پس نباید آن را میان سدّهای عمودی یا میان دو کوه جست‌وجو کرد. به لحاظ موقعیت مکانی نیز ممکن است در اثر رانش پوسته‌های زمین، به زیر سطح و حتی به کف اقیانوس‌ها منتقل شده باشد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن الأثیر، مبارک‌بن محمد؛ النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.
۳. ابن بابویه (صدوق)، محمدبن علی؛ کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۴. ابن حنبل؛ احمد؛ مسند أحمد، تحقیق شعیب الأرنؤوط، عادل مرشد و دیگران، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۲۱ق.
۵. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۷. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۸. آزاد، ابوالکلام؛ کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۰ش.
۹. ازدی، محمدبن الحسن؛ جمهرة اللغة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۱۰. ازهری، محمدبن احمد؛ تهذیب اللغة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۱م.
۱۱. انصاری، زکریاین محمد؛ إعراب القرآن العظیم، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۲۱ق.
۱۲. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۲۷ق.
۱۳. بریان، پی‌یر؛ امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۷ش.
۱۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التّأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، تهران، نشر نامک، ۱۳۹۰ش.
۱۶. جمعی از نویسندگان؛ تاریخ جامع ایران، زیر نظر سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳ش.



۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۸. حائری لاریجانی، میر سید علی؛ مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۱۹. حمیری، عبدالله بن جعفر؛ قرب الإسناد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۰. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۲۲. رامین، علی؛ فانی، کامران؛ سادات، محمد علی؛ دانشنامه دانش گستر، تهران، بی نا، ۱۳۸۹ش.
۲۳. زبیدی، محمد؛ تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۴. سعیدیان، عبدالحسین؛ دائرة المعارف نو، تهران، علم و زندگی، ۱۳۷۸ش.
۲۵. سلیمانی اردستانی، عبدالححیم؛ سیری در ادیان زنده جهان (غیر از اسلام)، قم، آیت عشق، ۱۳۸۷ش.
۲۶. سمرقندی، نصر بن محمد؛ تفسیر السمرقندی المسمى بحر العلوم، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۲۷. سیدین طاووس، علی بن موسی؛ سعد السعود، قم، دار الذخائر، بی تا.
۲۸. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲۹. شریف کاشانی، ملا فتح الله؛ زبدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۳۰. صاحب، اسماعیل بن عباد؛ المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
۳۱. صافی، محمود بن عبدالححیم؛ الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانہ، دمشق و بیروت، دار الرشید و مؤسسه الإیمان، ۱۴۱۸ق.
۳۲. طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الأوسط، قاهره، دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۳۵. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۷. عرفان منش، جلیل؛ کورش بازیابی هویت ملی: تحقیقی علمی درباره پیشینه و کیستی ذوالقرنین، تهران، فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۹ش.

۳۸. العک، خالد عبدالرحمن؛ تسهيل الوصول إلى معرفة أسباب النزول، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۲۴ق.
۳۹. عكبرى، عبدالله بن الحسين؛ التبيان في إعراب القرآن، عمان و رياض، بيت الأفكار الدولية، بی تا.
۴۰. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتيح الغيب، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۴۱. فراهیدی، خليل بن احمد؛ كتاب العين، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۴۲. فيروزآبادی، محمد بن يعقوب؛ القاموس المحيط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۶ق.
۴۳. فيومي، احمد بن محمد؛ المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، قم، دار الرضى، بی تا.
۴۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ۱۳۶۸ش.
۴۵. قمی، علي بن ابراهيم؛ تفسير القمی، قم، دارالكتاب، ۱۴۰۴ق.
۴۶. كامبوزيا، امير توکل؛ ذوالقرنين يا تسن چي هوانگ تي: بزرگترین پادشاه چین، به كوشش سنبله كامبوزيا، تهران، شركت سهامی انتشار، بی تا.
۴۷. كتاب مقدس: ترجمه، انجمن بين المللی كتاب مقدس، ۱۹۹۵م.
۴۸. كليني، محمد بن يعقوب؛ الكافي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۴۹. مصاحب، غلامحسين؛ دايرة المعارف فارسي، تهران، اميركبير، ۱۳۸۳ش.
۵۰. مصطفىوي، حسن؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب للترجمة و النشر، ۱۴۰۲ق.
۵۱. مفضل بن عمر؛ توحيد المفضل، قم، داوری، بی تا.
۵۲. مكارم شيرازي، ناصر؛ تفسير نمونه، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴ش.
۵۳. مكي بن ابی طالب، ابومحمد؛ الهداية إلى بلوغ النهاية في علم معاني القرآن و تفسيره، رياض، جامعة الشارقة، ۱۴۲۹ق.
۵۴. منسوب به امام صادق عليه السلام؛ مصباح الشريعة، بيروت، أعلمی، ۱۴۰۰ق.
۵۵. موسوی بجنوردی، سيد محمدكاظم؛ دانشنامه ايران، دايرة المعارف بزرگ اسلامي، ۱۳۸۹ش.
۵۶. \_\_\_\_\_ ؛ دانشنامه بزرگ اسلامي، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، بی تا.
۵۷. واحدی نيشابوری، علي بن احمد؛ اسباب نزول القرآن، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.